

امروز بر خلاف روزهای دیگر، اتاق پرورشی شلوغ بود. صدای پیچیده شده در فضای سالن حکایت از خبر تازه‌ای داشت. از لابه‌لای جمعیت خودم را به آقای صادقی رساندم. وقتی نگاهم به نگاه مهربان آقای صادقی گره خورد. سلامی گرم، نثار وجودم شد. گفت: دلاور! اگر کاری داری صبر کن بعد از زنگ تفریح. در دلم گفتم: سمعاً و طاعة.

صدای زنگ و صدای آقای سمیعی معاون دبیرستان، همه را دعوت به رفتن سر کلاس می‌کرد. پس از لحظاتی، سکوت بر همه جا حکمفرما شد.

در دلم خدا را شکر می‌کردم که آن ساعت، کلاس نداشتم و فرصت مناسبی پیدا کرده بودم برای یک گپ دوستانه با عزیز دلم، آقای صادقی، پس از احوال‌پرسی، گفتم: چرا این قدر اینجا شلوغ بود. چه خبر شده؟!

گفتند: دو تا خبر ناب، یکی مسابقه فرهنگی، یکی ثبت‌نام برای پای صندوق رأی، برق از چشم‌هایم پرید، گفتم، من هم می‌آیم. آقای صادقی با لبخند ملیحی بر گوشه لب گفتند: چیه داداش، دیر آمدی زود هم می‌خواهی بروی،

نه آقا، ما اهل بند «پ» نیستیم. سرم را پایین انداختم و به نشانه ادب سکوت کردم. دست مهربان آقای صادقی، شانه‌هایم را گرم کرد. گفت، حالا چرا قهر می‌کنی، شوخی کردم، قرار است قرعه‌کشی کنیم. خیالم راحت شد و گفتم: پس لطف کنید اسم ما را هم جزء پای صندوقی‌ها بنویسید.

با صدای دل‌نشینی گفتند: آقا جواد، یا هر دو، یا هیچ کدام. گفتم: قبول. هر دو. موضوع مسابقه روی تابلو اعلانات نصب شده بود. «آزادی» «حق» «تکلیف» «انتخابات» دلم غرق هیجان شده بود دوست داشتم، هرچه زودتر، کارم را تحویل بدهم.

آقای صادقی گفتند: از اول روی تو حساب می‌کردم. این یک کار گروهی است. ان شاء الله، فردا جلسه تشکیل می‌دهیم تا، هم جزئیات کار مطرح شود، هم اعضا گروه‌ها مشخص.

آن شب تا صبح، نگاهم را به آسمان دوخته بودم. گاهی با خودم می‌گفتم، خیلی موضوع کلاس بالایی است نمی‌دانم، از عهده‌اش برمی‌آیم یا نه! بعد به خودم جواب می‌دادم، نه خدا کمک می‌کند، مثل همیشه. بالاخره انتظارم ساعت ۹ صبح روز دوشنبه به سر آمد و جلسه برقرار شد. دو گروه، هفت نفری و یک هفته مهلت. یک کار تحقیقاتی بسیار جالب و جذاب.

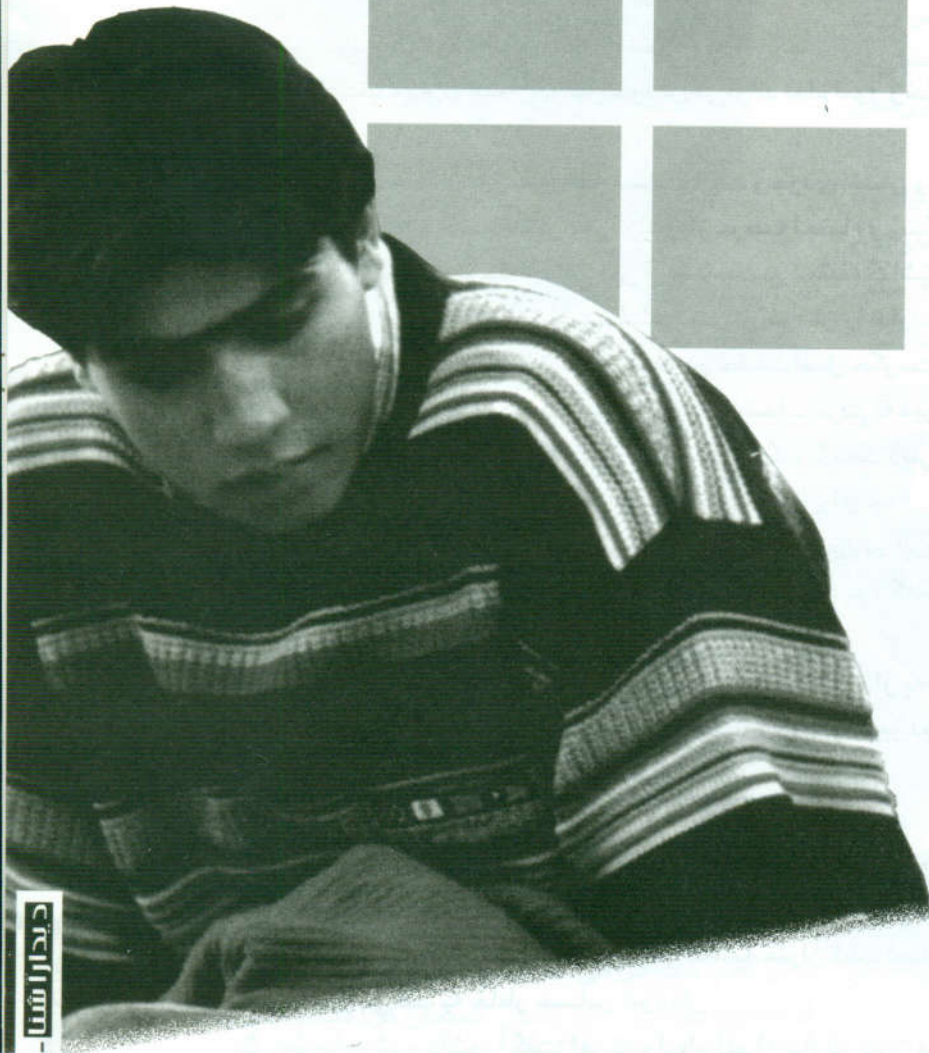
مهدی و مرتضی، مجتبی و ابراهیم. علی و صادق بهترین دوست‌های من بودند و این نوع کارهای گروهی موجب



□ نیره قاسمی زوایان

کلید





افزایش دوستی‌مان می‌شد، مهدی سرپرستی گروه را به عهده گرفت.

مرتضی پیشنهاد کرد، بهتر است برای شروع کار با حاج آقا صداقت، روحانی مسجد صحبت کنیم.

بچه‌ها، همه شیفته ایشان بودند. علم و حلم و ذکاوتشان یک شخصیت آرمانی در ذهن‌های ما ایجاد کرده بود. با تعیین قرار ملاقات موقع نماز مغرب و عشا در مسجد، از یکدیگر دور شدیم. نماز را اقامه کردیم. بچه‌ها ۲ رکعت نماز توسل به نیت سقای دشت کربلا، علمدار حسین (علیه السلام) خواندند مرتضی قبلاً با حاج آقا، هماهنگ کرده بود، بنابراین، پس از خلوت شدن مسجد، حلقه زیبایی از صفا و ادب در حیات مسجد تشکیل شد. ایشان تقریباً از کیفیت کار اطلاع داشتند.

مثل همیشه با دلی آرام و صدایی باصفا گفتند: جوان‌های با صفای محله، بسم الله!

گفتم: حاج آقا، این روزها، خیلی ارزش‌ها عوض شده، چیزی که تا دیروز تکلیف بود، امروز حق شده. شبیه ایجاد می‌کنند که اسلام و حکومت اسلامی، مدام حرف از تکلیف، می‌زند، تکلیف، برای زمانی است که بشر به بلوغ فکری نرسیده، اما حالا، با عقل خودش می‌تواند همه چیز را انتخاب کند.

حاج آقا، دستی بر محاسنشان کشیدند و گفتند: خدا را شکر، منتظر چنین سؤالی بودم.

بعد فرمودند: عزیزان دلم! اگر چیزی ارزش باشد، تا قیام قیامت هم بر اعتقاد خودش باقی است. این روزها، حرف‌هایی می‌زنند که ظاهر آراسته و زیبایی دارد اما در حقیقت تیشه به ریشه اسلام می‌زنند.

خداوند به ما اختیار داده که اختیارمان دست نقصان باشد، از طرف دیگر، دست خدا باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ای بشر! تو موجودی هستی که برای، پرورش خودت، احتیاج به سرپرستی داری که، تو را بشناسد، و آن هم من هستم و علی (علیه السلام).

حالا اگر انسان اختیارش را به دست خدا و ولی خدا نهد، بالاخره باید حرف یک کسی را گوش کند. خوب حالا که قرار است حرف کسی را گوش کند، چرا حرف بهترین را گوش نکند.

اگر اختیارمان را دادیم دست اختیاردار عالم، در نتیجه وصل به منبع اصیل خلقت می‌شویم، حاصل این اتصال تشخیص درست است.

وقتی اختیارمان را سپردیم دست نفس، عاقبتمان معلوم است... همیشه اسیر نفس خواهیم بود.

شما آزاد هستی، هر حکومت و ایده و مذهبی را انتخاب کنی، چون مختار آفریده شدی، «ولا اکراه فی الدین» اما وقتی مکتبی را انتخاب کردی، با اراده خودت، وظیفه داری، به احکام و عقاید مکتب عمل کنی حتی که این روزها از آن

صحبت می‌شود یعنی اومانیسیم، «انسان محوری»

کسانی که عقیده دارند انسان با عقل خودش می‌تواند تمام امور زندگی‌اش را اداره کند انسان را فقط موجود مادی در نظر می‌گیرند.

اما در مکتب اسلام، انسان خلیفه‌الله است. حقیقت وجودی انسان روح آن است نه این جسم خاکی. حالا هدفشون از این قضیه، خارج کردن دین از عرصه اجتماع و زندگی روزمره و جدایی دین از سیاست است. به قول شهید مطهری، ریشه این توطئه جدایی دین از سیاست در سقیفه گذاشته شد. همه جمع شدند و گفتند: مردم حق انتخاب دارند. پیامبر صلوات الله علیه حق انتخاب جانشین پس از خودش را ندارد.

وقتی گفته می‌شود، انتخاب حق مردم است. در حقیقت اصل حکومت اسلامی زیر سوال می‌رود چون عقل مردم رشد کرده، لذا نیازی به اسلام و حکومت اسلامی نیست، انتخاب مردم به دین ربطی ندارد و بالاخره یک جامعه سکولار. یک نکته مهم، در رابطه با انتخابات می‌خواستم ذکر کنم با بحث دینی. علمای مادر بسیاری از موارد، احتیاط می‌کنند، احتیاط برای چه؟

احتیاط زیباترین بخش دین ماست. اوج نشاط و شادابی دین در این احتیاط هاست نه سخت کردن دین. فلسفه سیاسی هم دارد، جامعه‌ای از آسیب مصون خواهد بود که مردم از کوچکترین احتمال نفاق پرهیز کنند. به رفتار مولا علی بن ابیطالب (علیه السلام) نگاه کنید.

ایشان محمد بن ابوبکر را بسیار دوست داشت مالک را به جای او به فرماندهی مصر فرستاد محمد ناراحت شد. مولا فرمود: محمد من تو را دوست دارم، آدم خوبی هستی، ولی مالک چیز دیگری است. من چه کنم که مالک قدرتش بیشتر از توست. لذا آن را منصوب کردم تو ناراحت نباش.

احتیاط در دین کاری عاشقانه است.

بسیار تأسف بار است که آدمی با انتخابات جهنمی شود و با این گناه خود به حکومت امام زمان روحی فداه ظلم کند. حق مردم را ضایع کند.

شما به عنوان سربازان آقا امام زمان روحی فداه، به عنوان قطب اصلی مملکت باید با حساسیت بالا کار کنید، به وقت آدم خیلی ضرر می‌کند، به خاطر حساس نبودنش.

مثل «طرماع» شب عاشورا گفت: آقا خانواده‌ام آذوقه ندارند، چون من برای شهادت آمدم، و بعد از من کسی نیست به خانواده‌ام رسیدگی کند، اجازه بدهید، بروم آذوقه را برسانم و برگردم. طرماع واقعاً برای شهادت آماده بود. آقا فرمودند: برو طرماع ولی زود برگرد. وقتی برگشت، سر آقا روی نیزه بود، یک لحظه انتخاب سرنوشت یک عمر را برای انسان رقم می‌زند.

حاج آقا طوری حرف می‌زدند که گویا آدم مثل شب عاشورا، ملزم به یک انتخاب صحیح بود و الا باید پشیمانی یک عمر و شرمندگی قیامت را تحمل کند.

هیچ وقت به انتخابات این طور نگاه نکرده بودم، حالا می‌فهمم چرا امام می‌گفتند، شرکت در انتخابات یک تکلیف است.

سکوت محض، همه جا را فرا گرفته بود. دعای سلامتی آقا امام زمان روحی فداه ختم مجلس شد. بچه‌ها همه سر به زیر راه می‌رفتند، غرق در دریای مسؤولیت و تعهد.

صحبت‌های ایشان کلید خوبی برای کارم شد.

انگیزه‌مان برای کار، تکلیف شده بود. نه مسابقه، باز هم به روح امام و شهدا متوسل شدیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

• والحمد لله

